

سانسور ادبی در آمریکا

فلیس اف. لویس
ترجمه محمد افتخاری

تاریخ سانسور ادبی در آمریکا از دوران مستعمرات آغاز می‌شود. در ۱۷۱۱ در مستعمره ماساچوست قانونی به تصویب رسید به نام «قانون اصلاح رفتار و مبارزه با زیاده‌روی، فساد اخلاق، هرزگی و اهانت به مقدّسات» که تحریر، چاپ و انتشار آثار شرم‌آور و غیراخلاقی، آهنگهای کفرآمیز و یا مقالات و خطابه‌های اخلاقی و مذهبی ریشخندآمیز را ممنوع اعلام می‌کرد.

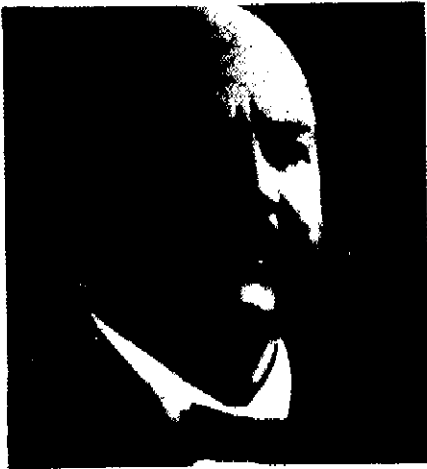
پیشینه سانسور در مستعمرات نشان می‌دهد که گذشته از نشریاتی که از سیاستهای دولت انتقاد می‌کردند، کتابها و جزوه‌های حاوی مطالب کفرآمیز هم در ردیف اوّل مواد چاپی تحریم شده قرار داشتند. اهانت به اصول و مقدّسات مذهبی و باورهای ریشه‌دار محلی در ماریلند، ماساچوست و پلیموت گناهی زشت شمرده می‌شد و مجازات مرگ را در پی داشت. در این دوره، هیچ پیشینه‌ای پیرامون تلاش مراجع قانونی مستعمرات برای جلوگیری از انتشار آثاری که منحصراً برانگیزنده تمایلات جنسی باشند، یافت نشده است. تنها دعوی‌ای که در این زمینه طرح شده، مربوط به رمان کوتاه انگلیسی «جزیره آرزوها» اثر هنری نویل است که با انگیزه‌های شهوانی به توصیف زندگی مشترک یک مرد و چهار زن کشتی‌شکسته در یک جزیره متروک می‌پردازد. ناشر انگلیسی کتاب در سال ۱۶۶۸ به اتهام انتشار آثار غیرمجاز و تخلف از قانون صدور پروانه ماساچوست محکوم به پرداخت جریمه شد.

در نخستین سالهای تأسیس جمهوری، چندین اثر ادبی شهوت‌انگیز، آشکارا در دسترس

خوانندگان بودند. یکی از ناشران بالتیمور کتاب «هزار و یک شب» را که دستگاه سانسور مخالف انتشارش بود، منتشر کرد و یکی از سالنامه‌های آن دوران مقاله بسیار صریحی را در ستایش همفوابی زن و مرد نامحرم به چاپ رساند. رمانهای انگلیسی و سوسه‌آمیزی نیز در سال ۱۷۰۰ منتشر می‌شدند که بعضی از آنها (از جمله «مول فلاندرز» و «رکسانا» اثر دانیل دوفوکه از سوی اداره گمرک آمریکا تحریم شده بودند) مانند آثار کلاسیک شهوت‌انگیز معمولاً در شمار کالاهای وارداتی بودند. سی و چهار سال از تحریر پیش‌نویس قانون اساسی آمریکا در سال ۱۷۸۷ می‌گذشت و هنوز هیچ قانون ایالتی یا فدرالی مخالف هرزگی وجود نداشت. ایالت ورمونت در ۱۸۲۱، ایالت کانکتیکوت در ۱۸۳۴ و ایالت ماساچوست در ۱۸۳۵ نخستین قانون را در این زمینه به اجرا گذاشتند.

در ۱۸۱۵ دادگاه پنسیلوانیا به پیروی از رویه قضایی کامن‌لا [نظام حقوقی انگلیس] حکم به شرم‌آور بودن یک تابلوی نقاشی داد. و در ۱۸۲۱ نیز در شهر بوستون رمان «خاطرات یک بانوی خوشگذران» به سرنوشت آن تابلوی نقاشی دچار شد. متهمان این دو دعوا - که از قدیمیترین دعاوی ثبت‌شده در موضوع هرزگی در آمریکا هستند - به جرم زمینه‌سازی عمدی برای فاسد کردن اخلاق جوانان و دیگر شهروندان، و ایجاد امیال شهوانی و افراطی در اندیشه آنان، گناهکار شناخته شدند. «خاطرات یک بانوی خوشگذران» (معروف به «فانی هیل») را یک نویسنده اسکاتلندی به نام جان کلینلد در ۱۷۴۹ نوشته است. چند سال بعد یک انگلیسی را به خاطر فروش این رمان به مجازات با «قاپوق» محکوم کردند [یعنی کنده چوبی بردست و گردنش نهادند و در انظار عمومی رسوایش کردند]. در دو قرن بعد داستان رسواییهای شهوت‌انگیز بیحساب فانی اگرچه با لحنی محتاطانه نوشته شده بود، اما آشکارا چنان وقیح تلقی می‌شد که فروشندگان کتاب در دوسوی اقیانوس اطلس به ندرت جرأت نگهداری رمان را در انبارهای خود می‌یافتند.

با وجود تصویب قوانین مخالف هرزگی در ایالات مختلف و کنگره در آغاز سال ۱۸۴۲، تا زمان آغاز مبارزه عقیدتی آنتونی کامستاک علیه آثاری که او غیراخلاقی می‌نامید، چندین پیگرد قانونی صورت گرفت که هیچ‌یک از آنها مربوط به آثار داستانی نبود. اعتبار کامستاک که در آن زمان در شهر نیویورک پیشه فروشنده‌گی داشت، با نوشتن قانون جامع مخالف هرزگی ایالت نیویورک (۱۸۶۸) بالا گرفت. اجرای قانون یادشده را انجمن مسیحی جوانان تضمین کرد و کامستاک بلافاصله پس از تصویب قانون به دستگیری فروشندگان آثار ادبی شهوت‌انگیز پرداخت. در دسامبر ۱۸۷۲ کامستاک با پشتیبانی کمیته جلوگیری از فساد وابسته به انجمن مسیحی جوانان - که با کمک او تأسیس شده بود - لایحه‌ای را در کنگره به تصویب رساند تا تصمیم پیشین دولت فدرال را در جلوگیری از مبادله پستی نشریات وقیح تقویت نماید. قانون کامستاک که در سال ۱۸۷۳ به امضای پرزیدنت گرانت [ریس جمهور وقت آمریکا] رسید، هرگز



● مَهر و نشان «جمعیت جلوگیری از فساد» ● آنتونی کامستاک

لغو نشده است. به یاری کامستاک گروههایی به منظور مبارزه با فساد در شهرهای گوناگون شمال شرقی امریکا سازمان یافتند که یکی از آنها سلف گروه ماجراجوی جمعیت نگهبان بوستون، محرک اصلی «قتل عام کتاب بوستون» در سال ۱۹۲۰ بود.

همزمان با انتصاب کامستاک به عنوان دبیر جمعیت جلوگیری از فساد ایالت نیویورک، اجازه و اختیار دستگیری افراد نیز به وی داده شد. او با استفاده از این قدرت به تعقیب و مجازات توزیع کنندگان محصولات غیر مجاز — از جمله نویسندگان آثار مربوط به جلوگیری از بارداری و فروشندگان وسایل ضد حاملگی — پرداخت. یورش او به ادبیات داستانی، تنها شامل آثاری مانند «فانی هیل»، «ترک شهوت انگیز» و «شبی در حرم مغربی» نمی شد؛ او می کوشید تا از انتشار آثار کلاسیک ادبی نیز جلوگیری کند. وی در سال ۱۸۹۴ با فروش «تام جونز»، «دکامرون»، «گاراگانتوا» و چندین کتاب دیگر که از اموال یک شرکت ورشکسته بودند، مخالفت کرد. قاضی مأمور رسیدگی به دعوی در دادگاه عالی نیویورک به استناد آنچه که معروف به قاعده کلیت و جامعیت کتاب یا اثر است، نظر کامستاک را با قاطعیت رد کرد. قاضی معتقد بود «کسی که در پی یافتن مطالب شهوت انگیز و موهن داستانی است ممکن است در تمام این آثار یا آثار نویسندگان بزرگ دیگر، مطلبی را برای ارضای تمایلات شهوانی خود بیابد» و به این نتیجه رسید که «محکوم کردن آثار معتبر ادبی به خاطر چند رویداد فرعی، موجب نادیده گرفتن بخش عظیمی از آثار داستانی معروفترین نویسندگان انگلیسی زبان می شود». در هر حال، دادگاهها تا چندین دهه قاعده کلیت و جامعیت یک اثر را نمی پذیرفتند.

در سالهای آخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰، آثار ادبی نویسندگان معاصر برجسته خارجی مورد

حمله قرار گرفتند. «سونات کرویتزر» لئو تولستوی، کتابی که سخت به بی‌بندوباریهای اخلاقی روسیه می‌تازد، در ۱۸۹۰ از سوی مقامات اداره پست نیویورک سیتی تحریم شد، اما در فیلادلفیا مشمول قانون مخالف هرزگی نشد. در ۱۸۹۷ دادگاه شهر نیویورک سیتی اتهام مطرح شده از سوی کامستاک را علیه ناشر امریکایی کتاب «پیروزی مرگ» نوشته گابریل دانونزیو، رد کرد. در این کتاب، روابط عاشقانه ممنوع به صورتی پیچیده مورد بررسی روانشناختی قرار گرفته است. اجرای نمایشنامه «حرفه خانم وارنر» نوشته جورج برناردشاو، اثری که شرایط اجتماعی انگلیس به ویژه روسپیگری شایع در زمان نویسنده را محکوم می‌کند، در ۱۹۰۵ پس از اولین اجرا در شهرهای نیوهایون و نیویورک سیتی متوقف شد و تهیه‌کننده نمایشنامه و گروهی دیگر که در اولین شب نمایش دستگیر شده بودند، سرانجام تبرئه شدند.

اگرچه در آن گیرودار، نویسندگان امریکایی به ندرت بهانه‌ای به دست سانسورچیان می‌دادند تا مبادا چیز مشکوکی در آثار آنها بیابند، با این حال «داغ ننگ» ناتانیل هاتورن و «برگهای علف» والت ویتمن، دو شاعرکار ادبی نیمه قرن نوزدهم تا سالیان دراز با خرده‌گیریهای ظالمانه دستگاه سانسور روبرو بودند. ستایشی که ویتمن از جنسیت می‌کرد، مانند زبان صریحی که برای تفهیم دیدگاه ژرف شاعرانه‌اش درباره خداگونگی انسان به کار می‌گرفت، یک انحراف آشکار از سنتهای ادبی قرن نوزدهم بود. بر خلاف ویتمن، هاتورن با احتیاط بیشتر ماجرای غم‌انگیز یک کشیش پروتستان را در قرن هفدهم نوشته است. با وجود این «داغ ننگ» نیز متهم به ترویج فساد اخلاق شد. این دو کتاب هیچکدامشان با اقدام شتابزده قانونی مواجه نشدند اما یک ناشر اهل بوستون که در سال ۱۸۸۱ تهدید به پیگرد قانونی شده بود، از انتشار مجدد «برگهای علف» سر باز زد.

در سال ۱۸۹۰ تعدادی از نویسندگان امریکایی به پیروی از ناتورالسم امیل زولا شیوه‌ای را در نوشتن آغاز کردند که بسیار صریح‌تر از شیوه پیشینیان بود. این نویسندگان برای این که بتوانند داستانهایشان را منتشر کنند مجبور می‌شدند مطالبی را که مخالف قوانین مربوط به اخلاق عمومی تلقی می‌شد در داستانهای خود حذف یا اصلاح کنند. رمان «مگی: دختر خیابانها» نوشته استیون گرین یکی از این تجربه‌هاست. گرین که در ابتدای کار نتوانسته بود ناشری برای رمانش پیدا کند در ۱۸۹۳ با هزینه خویش و با نام مستعار آن‌را به چاپ رساند. سه سال بعد وقتی که ناشری با انتشار کتاب موافقت کرد و گرین با انتشار «نشان سرخ دلیری»، ناخواسته، در ردیف نویسندگان برجسته مجدد قرار گرفت، واژه‌های ممنوعه متن اصلی رمان یا دستکاری شدند و تغییر شکل یافتند و یا حذف شدند.

رسم و عادت پاکسازی ادبیات از هر نوع واژه و اصطلاح ناپاک، که پیش از دوران پادشاهی ملکه ویکتوریا در انگلستان آغاز شده بود، در زمان حکومت وی نیز (۱۹۰۱ - ۱۸۳۷) همچنان

رواج داشت و از ویژگیهای دوران ویکتوریا محسوب می‌شد. آثار نویسندگان برجسته پیشین انگلیس، از جمله نمایشنامه‌های شکسپیر، پیش از انتشار در میهن خود و در امریکا به طور معمول، پاکسازی می‌شدند. به این ترتیب در آستانه قرن بیستم، ناشران و معیار معتبر بنا بر عادت دیرینه، محدودیتهای تحمیلی سنت «اشرافی» را رعایت می‌کردند و بر این باور بودند که احتیاط و دوراندیشی حکم می‌کند که دستنوشته‌های گستاخانه را یا منتشر نکنند و یا پس از معیاری منتشر کنند.

نخستین اثر داستانی امریکایی که کارش به دادگاه کشیده شد ظاهراً داستان «خوشباشی هاگار» نوشته دانیل کارسون گودمن بود. ماجرای این کتاب نشان می‌دهد که در سال ۱۹۱۳ یک رمان نسبتاً بی‌ضرر را می‌توانستند به جرم اشاعهٔ هرزگی پای میز محاکمه بکشانند. تجربهٔ جنسی هاگار در این رمان با زبانی موجز و احتیاط‌آمیز در چند سطر توصیف شده و شخصیت وی با شخصیت خواهرش تا تا مقایسه شده است. تا تا نمونهٔ زن بافضیلتی است که از فرزند نامشروع هاگار مراقبت می‌کند و مردی را که هاگار در آرزوی همسری با او بود، دلبستهٔ خویش کرده است. انتشار این کتاب دو دعوی حقوقی را در پی داشت و فروشنده‌ای که یک نسخه از کتاب را فروخته بود از سوی دادگاه ایالت نیویورک محکوم شناخته شد. با این‌که موارد اتهام و کیفرخواست بر اساس قانون کامستاک طرح و تنظیم شده بود، تلاش مدعیان و شاکیان بی‌نتیجه ماند و هیأت منصفهٔ دادگاه «خوشباشی هاگار» را غیراخلاقی ندانست.

پیش از این ماجرا، سه رمان ناتورالیستی نیرومند، به قلم تئودور درایزر منتشر شده بودند. «کاری» نخستین رمان وی (۱۹۰۰)، با وجود طرح ناچیز مسایل جنسی، رمانی نامتعارف بود. درایزر با توصیف جانبدارانهٔ گستاخی و خیره‌سری کاری، وی را در راه رسیدن به شهرت و نیکبختی رها نکرده است. کتاب اگرچه با تحریم قانونی روبرو نشد اما به اتهام غیراخلاقی بودن، مخالفت بسیاری از منتقدان و نیز ناشری را که قرار بود آن را منتشر کند، برانگیخت. ناشر که در تلاش خویش برای فسخ قرارداد با درایزر ناکام مانده بود، از اعلان آگهی انتشار کتاب سرباز زد. به هر حال در نتیجهٔ تبلیغ کم (آن‌طور که درایزر ادعا می‌کرد) و یا نقدهای بی‌اهمیتی که پیرامون کتاب نوشته شد، فروش آن از ۵۰۰ نسخه تجاوز نکرد. هفت سال بعد که ناشر دیگری «کاری» را منتشر کرد، هنوز گروهی از منتقدین با آن مخالفت می‌کردند؛ اما این بار هواداران تازه‌ای پیدا کرد که آن را به گرمی ستودند و خیلی زود در شمار کتابهای پر فروش قرار گرفت.

اگرچه رمانهای بعدی درایزر نیز مورد انتقاد قرار گرفتند، اما او تا زمان انتشار کتاب «نابغه» همچنان از شهرت و اعتبار یک نویسندهٔ برجستهٔ امریکایی برخوردار بود. «نابغه» به چنگ سانسور افتاد و چندین ماه بعد از انتشار، در سال ۱۹۱۵، ناشر کتاب ناچار شد تمام نسخه‌های فروخته‌نشده را جمع‌آوری کند. بنا بر گزارش جان سامنر (جانشین کامستاک و نمایندهٔ عالی‌رتبهٔ انجمن جلوگیری از فساد) هفتاد و پنج مورد شرم‌آور و هفده مورد کفرآمیز در کتاب مشاهده شده



● جان سامنر

بود. درایزر و دوستانش شانزده سال آینده را در به در دنبال یافتن راهی بودند که بتوانند کتاب را تجدید چاپ کنند. آنها حتی کارشان به جایی رسید که درباره امکان پاکسازی کتاب با سامنر به مشورت پرداختند. مشکل موجود با حذف چند جمله یا عبارت، آسان نمی‌شد؛ زیرا درایزر با زبانی نه‌چندان صریح، چهره هنرمندی را به تصویر کشیده بود که با شیفتگی و سواس گونه‌ای در هر فرصتی که دست می‌داد در کامجویی جنسی افراط می‌کرد و می‌پنداشت که قریحه نامتعارف او مانع سازگاریش با معیارهای متعارف رفتاری است. سرانجام در سال ۱۹۲۳ یک ناشر امریکایی، کتاب «نابغه» را بدون تجدید نظر منتشر کرد و این بار سامنر خود را از ماجرا کنار کشید...

انتشار رمان «تراژدی امریکایی» که مسایل جنسی بسیار ناچیزی در آن مطرح شده بود و منتقدان آن را یک شاهکار می‌نامیدند، سبب شد تا درایزر رویارویی دیگری با صلیبیون ردیلت‌ستیز در پیش داشته باشد. این رمان که بر اساس یک رویداد واقعی به صورت داستان درآمد و در ۱۹۲۹ انتشار یافته بود، به طور غیررسمی در شهر بوستون تحریم شد. پدیده سانسور در این شهر رویه‌ای را ایجاد کرده بود که سبب توقیف آثار ادبی در ایالت ماساچوست نیز می‌شد. هر گاه کمیته مشترک کتابفروشان و اعضای جمعیت نگهبان به این نتیجه می‌رسیدند که اثر منتشر شده‌ای مشمول قانون مخالف هرزگی است، هیأت مدیره فروشندگان کتاب بوستون خبر را به آگاهی نمایندگان فروش خود می‌رساند...

در آوریل ۱۹۲۶ شخصی به نام منکن به جرم فروش یک نسخه از مجله ماهیانه «امریکن مرکوری» در بوستون دستگیر شد. انتشار این مجله به خاطر چاپ داستان کوتاهی از هربرت آزبری در این شهر ممنوع شده بود. داستان آزبری، ماجرای روسپی یک شهر کوچک بود که مشتریان پروتستان خود را به گورستان کاتولیک، و مشتریان کاتولیک را به گورستان فراماسونری می‌برد. با این که رئیس دادگاه بخش اعتقاد داشت که منکن مرتکب جرمی در بوستون نشده است،

اما یک فروشندهٔ اهل کمبریج به خاطر فروش همان مجلهٔ محکوم به پرداخت جریمه شد.

«خورشید همچنان می‌درخشد» نوشتهٔ ارنست همینگوی، «حشرات» نوشتهٔ ویلیام فالکنر، «ازدواج‌های بسیار» و «خندهٔ تلخ» نوشتهٔ شرود آندرسن، «سفر پرشور و شر» نوشتهٔ کنراد آیکن، «نفت» نوشتهٔ آپتون سینکلر و «واگذاری مانهاتان» نوشتهٔ جان دوس پاسوس از جملهٔ رمانهایی هستند که در آن روزگار به طور غیرقانونی تحریم شدند. با تحریم «تراژدی آمریکایی»، یکی از شرکای شرکتی که کتاب را منتشر کرده بود در سال ۱۹۲۷ به پستون رفت و با این اطمینان که هیچ دادگاهی حکمی علیه کتاب صادر نکرده است یک نسخه از آن را به یک افسر پلیس فروخت. وی به خاطر فروش آثار ادبی وقیح، گناهکار شناخته شد و دادگاه عالی ماساچوست محکومیت او را به اتفاق آراء تأیید کرد. قاضی اعلام‌کنندهٔ رأی دادگاه، حکم محکومیت را عادلانه می‌دانست و معتقد بود «حتی با فرض برتری ادبی و ارزش هنری و آموزش اخلاقی داستان، حذف مطالبی که هیأت منصفه آنها را وقیح، بی‌شرمانه و فاسدکنندهٔ اخلاقیات جوانان دانسته است هیچ آسیب جدی به سرنوشت شخصیت اصلی داستان نخواهد رساند». سالها بعد، قضات دیگر نیز تأیید کردند که آثار ناگوار مطالب بحث‌انگیز نویسنده را در کتاب تحریم شده نمی‌توان نادیده گرفت.

۵۴

البته این رأی قضایی مانع از آن نشد که گروهی از نویسندگان امریکایی، حتی خیلی بیشتر از درایزر، اخلاقیات دورهٔ ویکتوریا را نادیده بگیرند. ویلیام فالکنر یکی از این نویسندگان بود که در «محراب» (۱۹۳۱)، ششمین رمان حسی‌نگر خود، با استفاده از اصطلاحاتی مانند قحبه (whore) و مادر قحبه (son of a bitch)، رواج تجاوز جنسی و تماشاگری جنسی را به تصویر می‌کشد. جیمز تی فارل نویسندهٔ دیگر این گروه هم در «لونینگال جوان» (۱۹۳۲)، با استفاده از همان اصطلاحات، اشاراتی غیرمستقیم به استمنا و بیماریهای آمیزشی داشت. عجیب این بود که در طول پنجاه سال، هیچکدام از این آثار، به جز «یک و جب خاک خدا» (۱۹۳۳) اثر ارسکین کالدول، کارشان به دادگاههای حقوقی کشیده نشد. کالدول در این اثر کمندی - تراژیک خود به توصیف ارزشهای ابتدایی و شیوهٔ زندگی یک خانوادهٔ روستایی ساکن جنوب آمریکا می‌پردازد که شوخی و کنایه‌های دور از نزاکت، ورد زبان آنها است. جان سامنر بلافاصله ناشر را به جرم فروش نسخه‌ای از رمان تحت تعقیب قرار داد. رئیس دادگاه نیویورک سیتی به این دلیل که «کتاب هیچ میل و گرایش را در خوانندگان به وجود نمی‌آورد تا از رفتار شخصیت‌های آن الهام بگیرند» ناشر را سزاوار تعقیب ندانست؛ با این حال «یک و جب خاک خدا» در ۱۹۵۰ در ماساچوست اثری شرم‌آور شناخته شد.

معروفترین دعوی حقوقی مربوط به آثار ادبی در سال ۱۹۳۰، دعوی بود که علیه یک رمان معاصر خارجی، یعنی «اولیس» نوشتهٔ جویس مطرح شد. گزیده‌ای از این رمان، پیش

از آن که به صورت کتاب منتشر شود، در شماره اگوست ۱۹۲۰ مجله «لیتل ریویو» به چاپ رسید. در همان زمان جان سامنر، علیه دو تن از ناشران مجله که رمان را به صورت «پاورقی» منتشر کرده بودند اقامه دعوی کرد و دادگاه ایالت نیویورک رمان را شرم آور دانست. هنگامی که «اولیس» در پاریس منتشر شد (۱۹۲۲)، اداره گمرک امریکا ورود کتاب را به ایالات متحده ممنوع اعلام کرد. جویس، ناکام از گرفتن حق انتشار کتاب در امریکا، بدون کمک راندوم هاوس (ناشر امریکایی) نتوانست مانع انتشار و فروش مخفی کتاب شود. ناشر امریکایی ترتیب ورود چندین نسخه از کتاب را داد و بعد به توقیف کتاب از سوی دولت، اعتراض کرد. جلسه دادرسی در ۱۹۳۳ بدون حضور هیأت منصفه تشکیل شد. جان ام. وولسی، قاضی دادگاه، معتقد بود که «اولیس» نه شرم آور است و نه هرزه نگار. (از نظر او «شرم آور» به معنی «برانگیزننده میل جنسی و یا ترغیب کننده اندیشه‌های شهوت‌انگیز و گناه‌آلود» بود، و «هرزه نگار» به معنی «نوشته‌ای که منظور آن اشاعه هرزگی است»). وی در تفسیر بخشهای غیرمتعارف رمان که ظاهراً شهوت‌انگیز بودند، گفت: «تلاش خالصانه و صادقانه [جویس] برای رسیدن به مقصود، وی را ناگزیر کرده است تا بنا بر ضرورت، واژه‌هایی را به کار گیرد که معمولاً واژه‌های پلید محسوب می‌شوند، و به بیان احساسات و عواطفی پیردازد که بسیاری از مردم آنرا دلمشغولی شدید جنسی قهرمانان داستان او می‌پندارند... اگرچه کتاب دربردارنده واژه‌هایی است که معمولاً پلید شمرده می‌شوند، من چیزی در آن نیافته‌ام که با قصد و انگیزه پلیدانه نوشته شده باشد و بتوانم آنرا پلید بنامم. هر واژه کتاب مانند تکه‌های موزائیک، بستگی تنگاتنگ با جزء جزء تصویری دارد که جویس در پی آفریدن آن بوده است». دادگاه استیناف در ۱۹۳۴ با استناد به صراحت قاعده کلیت و جامعیت کتاب یا اثر، با دو رأی موافق در برابر یک رأی مخالف، نظر قاضی وولسی را تأیید کرد. یکی دیگر از قضات دادگاه گفت: «به نظر ما وجود چند واژه خشن، کفرآمیز و وقیح، سبب اشاعه شهوت‌ترانی نمی‌شود. تکه‌های شهوت‌انگیز، در ژرفای کتاب غوطه‌ورند و اثر و پی‌آیند ناچیزی دارند».

رأی دادگاه درباره «اولیس» نتوانست احکام ممنوعیت ورود رمانهایی مانند «فاسق لیدی چاترلی» اثر دی. ایچ. لارنس و «مدار رأس السرطان» اثر هنری میلر را به امریکا لغو کند. با این حال حدود یک دهه یا بیشتر، ادبیات امریکا به ندرت مورد حمله پیروزمندانه در دادگاه قرار گرفت؛ زیرا به نظر می‌رسد تا پایان دهه ۱۹۴۰، زبانی به صراحت زبان رمان «اولیس» در ادبیات امریکا مشاهده نشده است. در ۱۹۳۴ نمایشنامه «ساعت بچه‌ها» نوشته لیلیان هلمن در بوستون تحریم شد. این نمایشنامه بدون هیچ صحنه یا گفت‌وگوی تحریک‌آمیز جنسی به بررسی پلیده همجنس‌گرایی پرداخته است. در ۱۹۴۵ نیز «ثمره عجیب»، داستان تراژیک انسان دورگه، اثر لیلیان اسمیت از سوی عالیترین دادگاه ماساچوست شرم آور شناخته شد. همین دادگاه بود که در سال ۱۹۵۰، رمان «یک وجب خاک خدا» را شرم آور اعلام کرد. در همین سالها «زمین غم‌انگیز» ارسکین کالدول، «کهربای همیشگی» کاتلین وینسور و «سرناد» جیمز ام. کین از اتهام شرم آور

بودن تیره شدند. در ۱۹۴۸ نیز در پنسیلوانیا جلسات رسیدگی به اتهام ناشرین و فروشندگان پنج کتاب از جمله «محراب» و «نخلهای وحشی» اثر فالكنر و «یک وجب خاک خدا» اثر کالدول بدون حضور هیأت منصفه خاتمه یافت و دادگاه آنها را بی‌گناه شناخت. «زنان در اتاق نشیمن» اثر جیم تولی را در ۱۹۳۵ در نیویورک شرم‌آور اعلام کردند، اما پس از آن هیچ اثر ادبی نویسنده معتبری با تحریم قانونی روبرو نشد تا این‌که نوبت به «خاطرات هکیت کانتی» [یا «خاطراتی از ولایت هکیت»] رسید. این کتاب، مجموعه داستانهایی کوتاه ادموند ویلسون است که در ۱۹۴۶ منتشر شد.

ادموند ویلسون یکی از ستودنی‌ترین منتقدین ادبی و اجتماعی امریکا بود و درباره کتاب وی «خاطرات هکیت کانتی» نقدهای بسیار خوبی نوشته شده است. از شش داستان این مجموعه، تنها داستان «پرنسسی با موهای طلایی» مطالب شهوت‌انگیز داشت. این داستان، روشنگر این واقعیت است که داستان امریکایی در پایان جنگ جهانی دوم بار دیگر در حال دگردیسی بود. شخصیت اصلی داستان، مرد جوان نویسنده‌ای است که تمام جزئیات روابط نزدیک خود را با آنا، زنی از فرودستان جامعه، و تلاش خویش را برای رام کردن ایموژن، زن زیبا و نازپرورد یک مدیر ثروتمند، به صورت خاطرات روزانه بیان می‌کند. از آنجا که بیشترین صفحات کتاب به مطالعه و مشاهده زندگی و شخصیت متفاوت دو زن و گزارش صریح روابط جنسی بی‌شمار قهرمان ناشناس داستان با آنا و کوشش بی‌حساب وی برای فریفتن ایموژن اختصاص یافته، مجال چندانی برای تخیل خوانندگان باقی نمانده است.

۵۶

«خاطرات هکیت کانتی» در نیویورک و کالیفرنیا در شمار آثار شرم‌آور قرار گرفت. ناشر کتاب، با این ادعا که قانون ایالتی بر خلاف قانون اساسی است، دادگاه عالی امریکا را به بازنگری رأی دادگاه نیویورک تشویق کرد. دادگاه [عالی امریکا] برای نخستین بار به بررسی این موضوع پرداخت که آیا تضمینهای آزادی بیان و نشر در قانون اساسی، شامل آثار ادبی «موسوم به شرم‌آور» می‌شود یا نه. در این بررسی اتفاق نظر حاصل نشد و قضات دادگاه با چهار رأی مخالف در برابر چهار رأی موافق، فرجامخواهی ناشر را مستحق رسیدگی ندانستند. در نتیجه حکم محکومیت به اعتبار خود باقی ماند.

به تدریج و بنا بر سنت، واژه‌های ممنوع مانند «همخوابگی» و امثال آن در ادبیات امریکا، از جمله در «دنایی که من هرگز نساختم» اثر فارل (۱۹۳۶) و «نخلهای وحشی» اثر فالكنر (۱۹۳۹) ظاهر شدند. این واژه‌ها و واژه‌های مانند آن به صورتی بسیار گسترده در رمانهای دیگر نیز به کار گرفته شدند... [از این پس] هر اثر ادبی جدی که درونمایه آن، زبان نامتعارفی را می‌طلبید، در دادگاهها مورد بررسی ماهوی قرار می‌گرفتند.

دادگاه عالی امریکا تا سال ۱۹۵۷ هیچ حکمی پیرامون اعتبار احکام قانونی ناظر بر

ممنوعیت توزیع آثار شرم‌آور در جامعه صادر نکرد. در سال ۱۹۴۲ این دادگاه بر اساس یکی از آرای حقوقی، خاطر نشان کرده بود که قضات دادگاه عالی همیشه پذیرفته‌اند که مواد الحاقی مربوط به آزادی بیان و نشر در قانون اساسی، هرزگی را مورد حمایت قرار نداده است. در رأی مورد استناد دادگاه، از واژه‌های ممنوعی نام برده شده بود که مردی به خاطر استفاده از آنها برای نامیدن یک پلیس محکوم به مجازات شده بود. آن مرد، پلیس را «باج‌خور لعنتی» و «فاشیست لعنتی» نامیده بود. قاضی دادگاهی که حکم محکومیت را صادر کرده بود، خطاب به دادگاه گفت: «در زبان گفتار، واژه‌هایی ویژه با مفهوم روشن و دقیق وجود دارند که پیشگیری و تعیین مجازات برای استفاده نامناسب از آنها هیچ مشکلی از نظر قانون اساسی به وجود نمی‌آورد. واژه‌های هرزه، شرم‌آور، کفرآمیز، توهین‌آمیز و خشن، از این گروه هستند...». با استفاده از این حکم، دادگاه عالی امریکا پانزده سال بعد رأی داد که تضمین آزادی بیان و نشر در قانون اساسی، ناظر بر هرزگی نمی‌باشد و هرزگی خارج از حوزه شمول این قانون قرار دارد.

پیش از صدور این رأی، دادگاه عالی امریکا در ۱۹۵۲ تشکیل جلسه داد و اعلام کرد که قانون اساسی اجازه سانسور فیلمهای سینمایی «موهن به مقدّسات» را نمی‌دهد. این تصمیم به همراه رأی دیگری که هرزگی را به معنی جلب «تمایلات شهوت‌انگیز» دانسته بود، سبب شدند تا نفوذ و اعتبار احکام و ادعاهایی که کفرگویی، بی‌حرمتی و اهانت به مقدّسات را مشمول مجازات قوانین مخالف هرزگی می‌دانستند، کاسته شود... یکی از قضات [دادگاه عالی امریکا] هنگام بیان نظر دادگاه مبنی بر این که اولین اصلاحیه قانون اساسی، محدودیتهایی را به منظور جلوگیری از اشاعه هرزگی پیش‌بینی کرده است، اعلام کرد: «... توصیف هنری روابط و تمایلات جنسی، به عنوان مثال در هنر، ادبیات و آثار علمی، تنها دلیل کافی برای انکار حمایت قانونی آزادی بیان و نشر محسوب نمی‌شود»...

چندی بعد، دادگاه شهر سانفرانسیسکو اعلام کرد که «فریاد و شعرهای دیگر» اثر آلن گینسبرگ دارای جنبه‌های سودمند است و شرم‌آور محسوب نمی‌شود. «فاسق لیدی چاترلی» نیز (که در سال ۱۹۲۸ به طور مخفیانه در ایتالیا منتشر شده بود) سرانجام از توقیف سی ساله درآمد و ناشر، اولین چاپ دستکاری‌نشدهٔ رمان لارنس را در ۱۹۵۹ در سراسر ایالات متحده و بریتانیای کبیر منتشر کرد. اگرچه نسخه‌هایی که با پست فرستاده شده بود، از سوی اداره پست توقیف شدند، اما مرافعه و دادخواهی مربوط به کتاب با صدور رأی دادگاه استیناف امریکا به نفع ناشر در ۱۹۶۰ به پایان رسید. چند سال بعد همین ناشر، کتاب «مدار رأس السرطان» هنری میلر را که از زمان نخستین انتشارش در پاریس در بیست و هفت سال پیش از سوی اداره گمرک امریکا ممنوع اعلام شده بود، منتشر کرد. پیش از آن که دادگاه عالی امریکا حکم محکومیت دادگاه فلوریدا را [در باره این کتاب] در ۱۹۶۴ نقض کند، بیش از شصت دعوای حقوقی در ۲۱ ایالت [علیه کتاب] اقامه شده بود. با اینهمه نبرد ناشر با اداره گمرک امریکا نیز برای ترخیص رمان میلر با پیروزی ناشر خاتمه یافت.

یکی از اظهارنظرهای پرمعنی و پراهمیت، نظر محترمانه دادگاه عالی درباره کتاب «خاطرات یک بانوی خوشگذران» (یا «فانی هیل») اثر جان کلیلند است. این کتاب که حدود ۲۰۰ سال در شمار آثار شرم‌آور قرار داشت، سرانجام در سال ۱۹۶۳ منتشر شد. بر خلاف بسیاری از آثار ادبی که از یورشهای بی‌شمار دادگاههای ایالتی و فدرال جان سالم به در برده بودند، این اثر، مورد توجه منتقدین قرار نگرفته بود. در طول مدّت دادخواهی و طرح دعوا در نیویورک، نیوجرسی و ماساچوست چند تن از استادان برجسته دانشگاه بر ارزش ادبی و تاریخی رمان گواهی دادند، اما دادگاه عالی ماساچوست حکم محکومیت دادگاه بوستون را تأیید کرد. بنا بر رأی دادگاه بوستون، شرم‌آور دانستن کتاب لزوماً دلیل بی‌ارزش بودن آن نیست. این رأی را دادگاه عالی آمریکا در ۱۹۶۶ با شش رأی در برابر سه رأی نقض کرد. یکی از قضات دادگاه با بیان صریح و روشن اعلام کرد که برای بازرسی و ممیزی آثار شرم‌آور، احراز این نکات ضروری است: «الف. موضوع مسلط و عمده اثر، جلب کامل تمایلات شهوت‌انگیز و جنسی باشد. ب. اثر، در توصیف و بیان مسایل جنسی، ارزشهای اجتماعی روزگار خود را به طور آشکار مورد اهانت قرار دهد. ج. اثر، کاملاً فاقد ارزش اجتماعی باشد...»

بیشترین تلاش دستگاه سانسور در سالهای اخیر به پاکسازی کتابخانه‌های عمومی مدارس اختصاص یافته است. گروهی از والدین، دانش‌آموزان، معلمان و سازمانهایی مانند اتحادیه کتابخانه‌های ملی آمریکا در پاسخ به این اقدام دستگاه سانسور، دعوی متعددی علیه تحریم یا توقیف کتاب به وسیلهٔ مسؤولین مدارس اقامه کرده‌اند. ۹ کتاب از جمله «میمون برهنه» اثر دژموند موریس، «بهترین داستانهای کوتاه از نویسندگان سیاه‌پوست» و «براستهٔ لنگستون هیوز و «پسرک سیاه» اثر ریچارد رایت به وسیلهٔ مقامات آموزش و پرورش از کتابخانهٔ دو دبیرستان در نیویورک، خارج و پاکسازی شدند... دادگاه عالی آمریکا هنگام رسیدگی به این دعوی در سال ۱۹۸۲ اعلام کرد: «مدارس محلی نمی‌توانند تنها به این دلیل که با عقاید و نظریات مطرح‌شده در این کتابها موافق نیستند، آنها را از قفسه‌های کتابخانهٔ مدرسه خارج کنند و برداشت و سلیقهٔ خود را در تحمیل افکار و عقایدی که آنها از نظر سیاسی، ملی، مذهبی و موضوعات دیگر متعارف و درست می‌دانند، دخالت دهند...». اولین اصلحیهٔ قانون اساسی به مسؤولین مدارس اجازه نمی‌دهد تا کتابها را به عنوان مبتدل و نامناسب بودن تحریم کنند. علاوه بر این هر ۹ قاضی دادگاه عالی اعلام کردند که دادگاههای فدرال به طور معمول نباید برای رفع اختلافاتی که در گردش کار روزانهٔ مدارس روی می‌دهد، مداخله کنند. به این ترتیب، نزاع و کشمکشهای احتمالی و نامعلوم پیرامون سانسور در مدارس عمومی، همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.